هو العلیم

بررسی روایات احتیاط (۶)

تحلیلی از ارشادی بودن روایات احتیاط

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ احتیاط ـ جلسهٔ

دویست‌وهفتادودوم

استاد

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحيم

اشکال بر ارشادی بودن روایات احتیاط

بحث در ارشادیت این روایات برای لزوم احتیاط و وجوب احتیاط شرعی بود، اشکال کردند که اگر ارشاد به وجوب احتیاط باشد؛ بنابراین باید قبلاً احتیاط واجب باشد و با وجوب احتیاط دیگر لزومی برای این روایات نیست و تحصیل حاصل است و اگر این وجوب احتیاط قبلاً ثابت نشده باشد بنابراین این روایات چگونه حکم واقع را جعل می‌کند درصورتی‌که فرض بر ارشادیت این روایات است، نه بر جعل حکم واقع؟! این اشکال بود.

پاسخ به اشکال

جوابی که عرض شد و به تعبیر دیگر آن جواب مطرح است این است که این ارشادیت روایات لازم نیست حتماً به حکم ثابتِ مطروحِ منقول باشد؛ همان‌طور که راجع به اوامر مولویه ممکن است یک امری قبلاً از طرف مولا صادر شده باشد و بعد مولا

در امر بعدی، آن امر بعدی را بر امر قبلی مترتب می‌کند، خب قطعاً این ارشادیت در اینجا ثابت است؛ مثل اینکه در روز سبت امر کند که يَجب إكرام العلماء يوم الجمعة و بعد در روز اثنین یا در روز ثلاثاء تأکید می‌کند و می‌گوید که آن امری را که من کردم، شما حتماً آن را اتیان کن یا شما اوامر من را در این هفته و در این اسبوع اتیان کن. خب مشخص است که این امر مولا ناظر به همان امر قبلی است که أكرم العلماء باشد و به عبارت دیگر می‌توان گفت که اوامر ارشادی اصلاً امر نیستند؛ بلکه فقط جنبهٔ حکایی دارند. والا امر همان امر اول است و در واقع آن يجب إكرام العلماء امر است؛ اما هیچ‌کدام از اوامر ارشادی [این‌طور نیستند] و فقط صورت امریه دارند؛ ولی باطن آنها امر نیست و حکایت می‌کند و تأکید می‌کند و هیچ جنبهٔ آمریّت و مولویّت یعنی جنبهٔ آمریّت در اوامر ارشادی لحاظ نشده است.

من‌باب‌مثال اوامری که اوامر استهزائیه است، آیا این اوامر واقعاً امر هستند؟! امر نیستند. مثلاً دارد به عاجز امر می‌کند به‌عنوان استهزاء و به‌عنوان سخریه

که إفعل كذا، این امر نیست و استهزا است؛ حالا صورتش صورت امریه است ولی در واقع اصلاً امر نیست.

عدم جنبهٔ امریت در اوامر ارشادیه

اوامر ارشادی واقعاً جنبهٔ امریت ندارند و فقط یک جنبهٔ حکایت از همان ما وَقَع و ما ثَبَت و اینها دارند؛ این مسئله راجع به اوامر ارشادی است. ولی یک نکته‌ای که از دید اصولیین تابه‌حال مخفی مانده این است که اینها بعضی از اوامر را اشتباهاً اوامر ارشادی تلقی کردند و من‌باب‌مثال گفتند که «فَإذا أَمَرتُكُم بِهِ فَأتوا مِنهُ ما استَطَعتُم» امر ارشادی است و ارشاد به همان اوامر مولا است که اوامر ماسبق و اوامر ما تَعطی فی المستقبل است یااینکه گفتند که ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾[1] اوامر ارشادی است که این جدای از اوامر منقوله از طرف مولا چیز دیگری

---

[1] بحار الأنوار، ج ۲۲، تتمة أبواب أحواله صلّى الله عليه و آله من البعثة إلى نزول المدينة، باب ۳۷، ص ۳۱، ح ۱۴. معاد شناسی، ج ۲، ص ۹۰: «[رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند] آنچه را که من به شما امر می‌کنم، پس به‌جای بیاورید به‌قدری که استطاعت دارید.»

نیست؛ ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ﴾ یعنی اوامری که از طرف مولا نقل شده است و مولا اضافه بر آن دیگر چیزی نخواسته است و یااینکه مثلاً راجع به همین اوامر احتیاط اینها گفته‌اند که اگر این اوامر باشد، ارشاد به همان حکم عقل است یا حکم در موارد رجحان احتیاط یا به موارد وجوب احتیاط که دلالت بر رجحان احتیاط می‌کند در موارد شبهات محصوره ـ علم اجمالی ـ یا شبهات قبل الفحص که در آنجا طبعاً وجوب احتیاط و وجوب کفّ و توقف ثابت است. گفته‌اند که این اوامر، اوامر ارشادی است.

ولی همان‌طوری‌که عرض شده است اصلاً مبنای اوامر ارشادی جنبهٔ آمریت ندارد و فقط جنبهٔ حکایت دارد نه بیشتر؛ ولی ما در این اوامر جنبهٔ آمریت لحاظ می‌کنیم مثلاً ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾، اصلاً بر نفس این آیه و بر نفس این تعبیر و بر نفس این کلام و بر نفس این قضیه عنایت آمریت ملاحظه می‌کنیم. وقتی می‌گوید: ﴿أَطِيعُواْ

ٱللَهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِى ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾ به این معنا نیست که آن اوامر منقولهٔ مِن قَبل و آن اوامر منقولهٔ ما مضیٰ را اطاعت کنید یا اوامر آن اولی الأمر و ائمه‌ای که بعداً می‌آیند را اطاعت کنید و هیچ جنبه‌ای در آن نیست. یعنی فقط یک امری است که اگر مولا هم نمی‌گفت، خیلی مسئله تفاوتی نداشت. حالا چه مولا بگوید: ﴿أَطِيعُواْ ٱللَهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ﴾ یا نگوید، مسئله فرق نمی‌کند.

یا مثلاً در همان روایات شبهه که دارد «**قِف عِندَ الشُّبهة**» و «**الوقوفُ عِندَ الشُّبُهاتِ خَيرٌ مِنَ الاقتِحامِ فِي الهَلَكاتِ**» اگر طبق بیانی که راجع به اوامر ارشادی هست، ما باید بگوییم که در اینجا اصلاً این اوامر یا این روایات از طرف ائمه علیهم‌السّلام هم نیامده باشند، اشکالی ندارد و اصلاً بی‌جهت گفته‌اند که «**قِف عِندَ الشُّبهة**»! دلیل و ضرورت و احتیاجی برای طرح این روایات در این موارد نیست؛ به‌خاطر اینکه در شبهات علم اجمالی که مشخص است که در اینجا باید به همان اشتغال یقینی کفّ نفس از اطراف شبهه کرد و به روایات احتیاط کاری ندارد؛ یعنی اگر ما روایات احتیاط «**قِف عِندَ**

الشُّبهة» و **«الوقوفُ عِندَ الشُّبُهاتِ خَيرٌ مِنَ الاقتِحامِ فِی الهَلَکة»** را نداشتیم، به اطراف علم اجمالی عمل می‌کردیم؟! عمل نمی‌کردیم. پس اینکه إنائین مشتبهین بین الماء و الخمر هست، در یک هم‌چنین موردی برفرض که اوامر شبهه و روایات از ناحیهٔ ارتکاب شبهه نباشد، آیا شما نسبت به إنائین کفِّ نفس نمی‌کنید؟! نه! خود همین علم اجمالی منجِّز است، چه شما روایات وقوف در شبهه داشته باشید یا روایات وقوف در شبهه نداشته باشید.

یا من‌باب‌مثال آیا شما در شبهات قبل الفحص ـ حالا در انجا این بحث می‌اید و بحث هم می‌کنیم فعلاً به‌عنوان مقدمه صحبت می‌کنیم ـ برای کفّ نفس احتیاج به روایات شبهه دارید؟! نه، عقل در اینجا می‌گوید و نقل در اینجا حاکم است که روایات شبهات قبل الفحص را از باب **«هلّا تَعَلَّمتَ»**[1] یا ایجاب علم اجمالی به متابعت از یقین یا ظنّ در باب انسداد اقتضاء می‌کند که انسان در اینجا کفِّ نفس

---

[1] الأمالی، شیخ مفید، ج ۱، المجلس السادس و العشرون، ص ۲۲۷، با قدری اختلاف.

کند. در اینجا نیاز نداریم.

ناسازگاری لسان روایات احتیاط با حقیقت اوامر ارشادیه

بنابراین آیا واقعاً بیننا و بین الله این روایات شبهه با این شداد و غلاظی که در این روایات هست مثل

«لا تُجامِعوا فی النِّکاحِ عَلی الشُّبهةِ ... فإنّ الوُقوف عِند الشُّبهةِ خیرٌ مِن الاقتِحامِ فی الهلکةِ»

یا مثلاً در موارد دیگر آن کلام نهی اکید امام باقر علیه‌السّلام به برادرشان زید که اگر تو در یقین هستی [به یقینت عمل کن] والاّ [پیرامون شک و شبهه مگرد]،[1] آیا این اوامر و نواهی به این غلاظ و شداد صرف حکایت است که حالا نبود هم نبود؟! یعنی

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۲۷، أبوابُ صِفاتِ القاضی و ما یجوزُ أن یقضی بِه، باب ۱۲ ـ بابُ وُجوبِ التّوقُّف و الاحتیاطِ فی القضاءِ و الفتوی و العملِ فی کُلِّ مسألةٍ نظریّةٍ لم یُعلم حُکمُها بِنصٍّ مِنهُم علیهمُ السّلام، ص ۱۵۷، ح ۱۰:

«عن موسی بنِ بکرِ بنِ دأبٍ عمّن حدّثهُ عن أبیجعفرٍ علیهِ السّلامُ فی حدیثٍ: أنّهُ قال لِزیدِ بنِ علیٍّ: "**إنّ الله أحلّ حَلالاً و حَرَّمَ حَراماً و فَرَضَ فَرائِضَ و ضَرَبَ أمثالاً و سَنَّ سُنَناً**" إلی أن قال: "**فإن کُنتَ علی بیّنةٍ مِن ربّك و یَقینٍ مِن أمرِكَ و تِبیانٍ مِن شَأنِكَ فشَأنكَ و إلاّ فلا تَرومنّ أمراً و أنت مِنهُ فی شکٍّ و شُبهةٍ.**"»

ترجمه: «موسی بن بکر بن دأب از کسی که برای او حدیث کرد از امام باقر علیه‌السّلام روایت می‌کند که همانا خدای عزّوجلّ حلال و حرامی وضع فرموده و چیزهایی را واجب ساخته و مثل‌هایی زده و سنت‌هایی را مقرر داشته و تو اگر گواه روشنی از پروردگار خود داری و یقین به وظیفهٔ خود داری و کارت پیش خودت روشن است خوددانی وگرنه پیرامون شک و شبهه مگرد.» (محقق)

واقعاً این روایات با این حدّت و شدت فقط مثل اوامر ارشادی جنبهٔ حکایی دارد؟! معنا ندارد که جنبهٔ حکایی باشد! این معنا ندارد که شما در اینجا بگویید که هرچه هست مربوط به اوامر و نواهی ماسبق است و هیچ‌گونه تأکید و هیچ‌گونه الزام و آمریتی نسبت به این عبارات و تعابیر نیست و اینها همه لغو و بی‌جهت است، رجحان احتیاط است ارشاد و حکایت است! درحالی‌که این‌طور نیست.

وقتی امام با این حدّت و شدت می‌گوید: **«لا تُجامِعوا فی النِّکاحِ عَلی الشُّبهةِ ... فإنّ الوُقوف عِند الشُّبهةِ خیرٌ مِن الاقتِحامِ فی الهلکةِ»**، چطور ما این را دالّ بر رجحان احتیاط بگیریم، یا ارشاد به همان احکام شبهات محصوره بگیریم، یا قبل الفحص بگیریم؟! درحالی‌که مورد، مورد شبههٔ قبل الفحص نیست. حالا برفرض بگوییم که مورد، مورد شبهه قبل الفحص است. این لحن روایت و این لحن امام با آن تعریفی که راجع به اوامر ارشادی کردیم جور درنمی‌آید! این لحن جور درنمی‌آید!

بررسی حقیقت اوامر و نواهی روایات

بنابراین این اوامر چه اوامری است؟ پس این اوامر اوامری است که دلالت بر یک تأکید جدای از آن مفاد و مدلول اوامر ماضیه یا اوامر و نواهی آتیه و مستقبله می‌کند؛ اوامر و نواهی آتیه و نواهی مستقبله دالٍّ بر مفاد و مدلول خودشان هستند. امری که امام می‌کند واجب الاتباع است و نهیی که امام علیه‌السّلام می‌کند واجب الکفّ است.

آن‌وقت حالا اگر امام علیه‌السّلام بگوید که آن امری را که من کردم را اتیان کن. ما باید در اینجا دو حال را فرض کنیم؛ یا این امر أمرٌ علی أمر و تأکیدٌ علی الأمر است؛ در بعضی از موارد مولا امر روی امر می‌کند و می‌گوید: **«الوُضوء عَلیٰ الوضوء نورٌ علی نور»** این امر بر امر است، واجباتی که ما داریم بر دو قسم هستند؛ بعضی از این واجبات واجبند و الزامی هستند ولی الزام غیر مؤکّد! بله، خیلی از مسائل هست که این‌طور است، در محرمات هم یک حرام موکّد داریم و یک حرام غیر مؤکّد؛ آیا استماع غنا با قتل نفس محترم از نظر حرمت یکی است؟! شما یک استماع غنا کنید و بگویید که با قتل

نفس محترمه یکی است! یا من‌باب‌مثال حرمت زنا با حرمت شرب خمر یکی است؟! نه، حرمت زنا خیلی بالاتر از این است که کسی شرب خمر کند.

آن‌وقت خود زنا مراتب دارد؛ زنای با بیوه و ثیّبه با زنای با زن شوهردار، یکی است؟! اینها همه فرق دارد. زنای با غیر محارم با زنای با محارم همه تفاوت می‌کند. پس در خود حرام هم مراتب مختلف داریم و این مراتب مختلف از کیفیت لحن معصوم و عبارت او مشخص است که نسبت به این حرام چه درجاتی و چه مقداری داده شده است. در واجبات هم همین‌طور است؛ وقتی مولا یک امر می‌کند یااینکه مولا در یک مورد، دوتا یا سه‌تا امر می‌کند، بنابراین مشخص می‌شود که این مورد، مورد آکد است و هردوی اینها الزامی است. در الزام شک نیست؛ بلکه بحث در تأکّد الزام است و در ثوابی که مترتب بر هردو و عقابی که مترتب بر ترک هردو است.

وجه اول: اوامر و نواهی مؤکِّده

بناءًعلیٰ‌هذا در مورد روایات و آیات و تعابیر

﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾، یا ما باید بگوییم این یک امر مؤکّد بر اوامر آنها است و جنبهٔ ارشاد ندارند، اینها برای خودش امر هستند یعنی دو جنبه در این امر برای خودش لحاظ شده است؛ یعنی فاصل بین ارشادیت و موضوعیت؛ یکی جنبهٔ ارشاد به آن اوامر و نواهی مولویه است و یکی جنبهٔ تأکید بر آن لحاظ آن مسئلهٔ ولایت است. به اینکه این مکلف صرف امر خدا را اتیان کند، این یک مطلب است و استمساک به کلام امام و اخذ به کلام امام یک مطلب دیگر است. یک وقتی منظور خدا از این اوامر و نواهی مولوی این است که مردم این اوامر و نواهی را اطاعت کنند؛ چه امام این را مطرح کند و چه غیر امام مطرح کند، به این کار ندارند. می‌گوید که هر کسی این امر به گوشش می‌رسد باید این را اطاعت کند و این نهی وقتی به سمعش می‌رسد باید کفّ نفس کند؛ یعنی صرف اتیان امر و نهی ملاک برای منظور مولا است. یک وقتی مولا غیر از این مطلب یک قصد دیگری دارد و آن تمسک به کلام امام است! می‌گوید که امام را نباید رها کنی! التفات کردید؟! کاری به امر امام

ندارد که امام به تو امر می‌کند یا نمی‌کند؛ امام به تو مباح می‌کند یا غیر مباح می‌کند، می‌گوید که مسئله، مسئلۀ تمسک به امامت است؛ نه به اوامر ونواهی امام! به نفس امام باید تمسک کرد گرچه خب امام بدون امر و نهی هم نمی‌شود.

در ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ﴾ ارشاد به کلام و اوامر و نواهی نیست، می‌گوید که باید امام را داشته باشید تا در اینجا نجاح و فلاح برای شما پیدا بشود! اطاعت یعنی به‌دنبال رفتن یعنی به‌دنبال کسی دیگر نرود. این مسئله جدای از ارشاد به یک اوامر و نواهی است که در اینجا هست؛ یعنی اضافۀ بر آن اطاعتی که یک مکلف باید به اوامر و نواهی اتیان کند، ـ این مطلب به‌جای خود محفوظ و این مسئله مفروغ عنه و موضوعٌ عنه است ـ جدای از این خدا می‌خواهد یک مسئلۀ دیگری را بگوید و آن مطرح بودن امام در میان جامعه است! ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾ می‌خواهد این را بگوید. یعنی اطاعت خدا و اطاعت رسول و اطاعت اولو الأمر؛ نه کسی دیگر. می‌خواهد این معنا را بگوید!

این معنا منظور است.

اگر عُمر بگوید که نماز بخوان، آن نمازی که عمر بگوید فایده‌ای ندارد! اگر ابوبکر بگوید که جهاد کن ولو اینکه جهاد درست باشد، جهادی که ابوبکر می‌گوید فایده ندارد! منظور فقط تکلیف نیست و منظور فقط اطاعت نیست، منظور اطاعت از امام است نه اطاعت از عمر و ابوبکر و عمرها و ابوبکرها! از امام باید اطاعت کرد، چه به تو امر کند یا به تو امر نکند! منظور این نکته است. نه می‌شود گفت که این امر، امر ارشادی است و نه این امر، امر مولوی است که دلالت بر یک موضوع خاصی کند؛ بلکه این حکایت می‌کند بر یک واقعیتی که ما نظایر آن واقعیت را داریم. درست شد؟!

وجه دوم: حکایت از مرتکزات مختفیه

یا این‌طور است یااینکه این اوامر ـ قسم دوم ـ حکایت از بعضی از آن موارد مرتکزهٔ مختفیه می‌کنند که نقلی بر آن نیامده است؛ مانند روایات یا آن ادلّه‌ای که حکایت از احکام عقلی می‌کنند. حالا حتماً باید حکم عقل در تابلو نوشته شود؟! یعنی من‌باب‌مثال در یک جامعه احکام عقلی و مستنبطات عقلی و

سیرهٔ عقلائیه را در اعلانات می‌نویسند؟! نه، اینها مرتکزات عقلیه است و هر کسی عقلش را اعمال کند و به‌کار بیندازد و نسبت به عقل خودش استمرار داشته باشد، ممکن است همین قواعد و استنباطات عقلی را ابراز کند؛ یک کسی ممکن است ده‌تا قاعدهٔ عقلی و یک کسی ممکن است بیست قاعدهٔ عقلی را ابراز کند و همهٔ اینها قواعد عقلی است.

پس حتماً لازم نیست در اوامر ارشادیه و در این‌گونه اوامر یک مسئله‌ای منقول باشد؛ مثل اینکه مولا در روز سبت گفته که أكرم العلماء يوم الجمعة أو ليلة الجمعة و بعد فردا بگوید که إفعل ما أمرتُك يوم السبت، این ارشاد به آن حکم عقل است. نه! ممکن است این عبد از مولا یک اوامری در نظرش باشد ـ ولو مولا نگوید و مطرح نکند ـ بعد این مولا بگوید که آنچه را که تو از من می‌دانی و مرتکَز ذهن تو است، آن را اتیان کن. گرچه مولا نگفته است که اتیان کن؛ ولی سیرهٔ مولا و دأب مولا بر این است که اگر مشکلی پیدا بشود لیلة الجمعة علماء را اکرام کند ولو اینکه امشب را نگفته است، اما عبد از قرائن و

شواهد متوجه می‌شود.

اوامر ارشادی حتماً این نیست که فقط این اوامر ارشادی به آن مطلب گفته شده و مطرح شده و منقول به صراحت ناظر باشد نه‌خیر، در تمام این اوامری که اوامر ارشادی به حکم عقل است، شما چه می‌گویید؟! خب عقل که حکمش منقول نیست؛ بلکه در اذهان است و اوامر شرعی هم ناظر به همان حکم عقل است؛ مثلاً وجوب عدل، قبح ظلم، حرمت کذب، وجوب صدق، اداء امانت و حرمت خیانت، تمام اینها احکام عقلی است و تمام اینها جزو مستقلات عقلیه است ولی شارع هم در اینجا اینها را بیان کرده است.

همهٔ اینها ناظر به آن مختفیات و مرتکزات است ولو اینکه عقل نقل نکرده است عقل که نقل نمی‌کند بلکه در آن مرتکز است. لعلّ اینکه اخبار شبهه ناظر به احکام مختفیهٔ شرعیه است؛ یعنی در شرع، عقل در یک هم‌چنین مواردی شبههٔ وجوب احتیاط شرعی را می‌دهد و **«قِف عِندَ الشُّبهة»** ناظر بر همان حکم مختفیه است. لازم نیست حتماً به‌عنوان یک روایت صریح در یک مورد خاص امام

علیه‌السّلام مورد کفّ نفس را بیان کند و «**قِف عِندَ الشُّبهة**» ناظر به این مورد باشد. نه‌خیر، همین‌که انسان اجمالاً وقتی که نگاه به شرع و قوانین کند اجمالاً اهتمام شرع را نسبت به موارد ادراک می‌کند و اگر الاغ هم باشد این را می‌فهمد چه برسد به مردم! اگر یک حیوان باشد می‌فهمد که بالأخره شرع بین حرمت غناء و قتل نفس محرّمه فرق گذاشته است! من‌باب‌مثال اگر حیوان هم باشد می‌فهمد که در شرع بین نکاح و إناء مشتبه بین الماء و الخمر فرق است؛ آیا مجامعت با زنی که حالا انسان شک دارد که زنش است با شرب إناء مشتبه یکی است؟! خب این را هر الاغی می‌فهمد! حالا چه برسد به این انسان! بگذریم که حالا همه چیز زیاد شده است! این مشخص است که می‌فهمد.

این حالتی را که انسان از اهتمام تشخیص می‌دهد، امام علیه‌السّلام این حالت را با «**قِف عِندَ الشُّبهة**» بیان می‌کند. بنابراین در اوامر ارشادی لازم نیست حتماً صریحاً آن جنبه لحاظ بشود؛ بلکه منظور این است که در اوامر ارشادی فقط جنبهٔ

ناظریت صرفِ تنها نیست و ممکن است یک مقداری جنبهٔ الزام مولوی که برای تحقق آن حکم مرتکَز باشد در اینجا اعمال شده باشد. فلهذا چطور ممکن است که بگوییم که این روایات با این حدّت و شدت صرفاً ارشاد هستند و هیچ از خودشان دلالت ندارند و انگارنه‌انگار که اینها را امام گفته است؟! یعنی چه؟! حالا بیشتر راجع به این روایت بحث می‌کنیم و روایات را نقل می‌کنیم.

خلاصه در روایات نمی‌توانیم به صرف ارشاد بودن [این‌طور بگوییم]، بله یک وقت همان‌طوری‌که گفتم ارشاد است و این صرف حکایت است؛ ولی یک وقت ارشاد است به یک مسئله‌ای است که ممکن است آن مسئله مختفی باشد و به‌واسطهٔ این ارشاد اثبات آن مسئلهٔ مختفی یا مسئلهٔ معلوم و یا مظنون بالإجمال باشد. علیٰ‌کلّ‌حال موارد مختلف است.

تلمیذ: در مورد ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ﴾ آیا قسمت اولش ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾ ارشادی است و در مورد اولی الأمر مولوی است؟

استاد: نه فرقی نمی‌کند.

تلمیذ: بیشتر برای ثبوت آن اولی الأمر است؟

استاد: به یک نسق است، آیه می‌خواهد بگوید که یک امر است و یک راه است و یک میزان است و خدای بدون پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و بدون امام معنا ندارد! پیغمبر بدون خدا و بدون امام معنا ندارد! این سنّی‌ها حالا پیغمبر و خدا را قبول می‌کنند و امام را قبول نمی‌کنند. در اینجا خدا می‌خواهد بگوید که خدا و پیغمبر و امام، همهٔ اینها یک امر واحد هستند و این مسئله نباید ترک بشود.

اللهم صل علی محمد وآل محمد